

بسم الله الرحمن الرحيم

♦ یادداشت سردبیر

در شمارهٔ اخیر مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران (پاییز و زمستان ۱۳۷۹) مقاله‌ای تحت عنوان "ارزیابی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی در دانشگاه‌های تربیت مدرس، تهران، و علوم پزشکی ایران (سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۷۳)" درج گردیده که به دلیل برخی نکات مندرج در آن لازم است برای روشن شدن ذهن برخی خوانندگان محتمل آن مقاله به مواردی اشاره شود. به همین دلیل، شاید مناسب آن باشد که همپای سرفصل‌های نوشته، موارد قابل تأمل بازگشوده شود.

در بخش مقدمه، سه بند (پاراگراف)، آمده که هر بند به مبحثی پرداخته که نه با یکدیگر مرتبط‌اند و نه صغراً و کبرایاً است که خواننده را به هدف نوشته که از بند چهارم آغاز می‌شود نزدیک می‌کند. در درون بندها نیز ادعاهایی شده است که معلوم نیست متکی به کدام یافته علمی است و اساساً معنای آنها چیست؟ از جمله اینکه: "... می‌توان رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی را به منزله رشته‌ای علمی - اجتماعی در طبقه علوم قرارداد!" یا جمله "نظر به اینکه کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی همانند یک سامانه و سازوکار انتشاراتی... حرکت می‌کنند"، که پیش فرضی رها شده و بدون دفاع و پشتوانه است.

در ادامه فصل مقدمه، در بحث از هدف و در آخرین بند این بخش اشاره شده است که "... با توجه به نکات یاد شده پیشنهادهایی جهت بهبود و تطبیق آنها [منظور پایان‌نامه‌هاست] با نیازهای پژوهشی امروز جامعه ایران ارائه می‌دهد". به این نکته که تا چه حد چنین تحقیقی با هدفی که تبیین کرده است قادر به ارائه چنین پیشنهادی است، در جای خود اشاره خواهد شد.

در بخش پیشینه دو نکته جای تأمل دارد. یکی اینکه پیشینه تحقیق خود باید تحقیق باشد. می‌توان از منابع گوناگون در جای جای مقاله استفاده کرد، اما در بخش پیشینه، تحقیقی بودن اثر الزامی است. این نکته در پیشینه‌های داخل کشور رعایت نشده است. به طور مثال، پیشینه مورخ ۱۳۷۴ یعنی چهارمین پیشینه، جنبه تحقیقی ندارد، و بیشتر رهنمود است و به همین دلیل جایی در پیشینه ندارد. نکتهٔ دوم در مورد ارزشگذاری پایانی بخش پیشینه‌هاست، به زعم نویسنده، "در داخل و خارج کشور... تاکنون پژوهشی کامل و جامعی در ارزیابی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد کتابداری

و اطلاع‌رسانی به طریقی که در پژوهش حاضر مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت... انجام نشده است" به تعبیر دیگر، آنچه در مقاله مورد بحث آمده "پژوهش کامل و جامعی" است. چنین ادعایی نه محققانه است و نه محدوده چهار پرسش اساسی مندرج در پایان همین بخش، چنین کمال و جامعیتی را تأیید می‌کند. بگذریم که حتی پیشینه‌های مورد اشاره در نوشته نیز از جامعیت برخوردار نیست و جای کارهای دیگری که در این زمینه به فارسی انجام شده در آن خالی است.

در بخش روش نیز چند نکته حائز اهمیت است: (۱) توجیه روش بسیار شگفت‌انگیز است: "چون هدف این پژوهش ارزیابی... است... از روش توصیفی" استفاده شده است. ربط این صغرا و کبرا کجاست؟ نخست آنکه اگر ارزیابی است، پس می‌بایست روش ارزیابانه (evaluative research) مورد استفاده قرار می‌گرفت و لابد مترو معیاری نیز برای ارزیابی در نظر گرفته شده است (که البته اثری از هیچ ملاک و معیاری به چشم نمی‌خورد). دوم آنکه "روش توصیفی" - که معلوم نیست آغاز و پایان آن کجاست - به چه روش یا روش‌هایی اطلاق می‌شود. در نظام سنتی دسته‌بندی روش‌های تحقیق نیز گاه "تعریف این نوع تحقیق را تا آن اندازه وسعت می‌دهند که شامل همه انواع روش‌های تحقیق، به جز تاریخی و تجربی می‌شود" (نادری، ص ۷۴). و اگر بپذیریم که "این نوع تحقیق در دیگر انواع تحقیق به گونه‌ای خودنمایی می‌کند" (نادری، ص ۷۴)، و از سوی دیگر "توجه این نوع تحقیق بیشتر در جهت توصیف کردن و گزارش موقعیت‌ها و وقایع براساس اطلاعاتی است که صرفاً جنبه وصفی دارد" (نادری، ص ۷۴)؛ می‌توان گفت که آنچه با نام روش توصیفی از آن یاد می‌شود در واقع روش نیست بلکه رویکرد (Approach) است.

اما حتی اگر با نظر آن دسته که "توصیفی" را روش می‌شمارند نیز موافق باشیم، تعریفی که متون روش تحقیق از آن به دست داده‌اند چنین است: "هدف محقق از انجام این نوع پژوهش توصیف عینی، واقعی، و منظم خصوصیات یک موقعیت یا یک موضوع است. به عبارت دیگر، پژوهشگر در این گونه تحقیقات سعی می‌کند تا آنچه هست را بدون هیچ گونه دخالت یا استنتاج ذهنی گزارش دهد..." (نادری، ص ۷۲-۷۳). و حال آنکه سراسر مقاله مورد بحث انباشته از "دخالت یا استنتاج ذهنی" است؛ به طور مثال در صفحه ۵۰، اینکه ادبیات کودکان و نوجوانان مورد علاقه و نظر [دانشجویان] نبوده است، که در بند ۴ و ۵ همان صفحه آمده، دقیقاً نوعی استنتاج ذهنی است و شیوه گردآوری اطلاعات و جامعه مورد پژوهش چنین داده‌هایی را در اختیار نمی‌گذارند؛ عبارت مبهم "عدم دربرگیری مسائل علمی مورد نظر"، یا "به ظاهر رعایت این اصل مهم را ضروری ندانسته..." (صفحه ۵۸) همگی ارزشدآوری‌هایی است که از داده‌های گردآوری شده حاصل نگردیده است. روش توصیفی با این گونه داوری‌ها سازگار نیست، و معمولاً در متون

روش‌شناسی، از کسانی که به این گونه داورى‌ها مبادرت می‌ورزند، با نام "محقق تازه‌کار" یاد کرده‌اند (نادری، ص ۷۳).

در همین بخش، اشاره شده که "سوابق آموزشی" مدرّسان مقطع کارشناسی ارشد نیز توصیف می‌شود، که هیچ‌گاه در طول مقاله به آن اشاره نرفته است. تنها به مرتبه علمی افراد اشاره شده و حال آنکه اصطلاح‌شناسی این امر نشان می‌دهد که سوابق آموزشی یک مقوله و مرتبه علمی مقوله دیگری است، و در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

در بخش **جامعه پژوهش**، گرچه در بند سوم (صفحه ۴۹) درمی‌یابیم که جامعه پژوهش دو نوع است، جامعه اول پایان‌نامه، و جامعه دوم مدرّسان گروه‌ها هستند، در بخش "جامعه" فقط به یک گروه اشاره رفته و تنها در بخش ابزار است که پی‌می‌بریم جامعه دوم نیز در تحقیق وجود داشته است. نکته دیگر آنکه در این بخش از نوشته از جامعه پژوهش با عنوان "نمونه مورد پژوهش" یاد شده است که این درست نیست. در اینجا هیچ‌گونه نمونه‌گیری صورت نگرفته و کل جامعه - اعم از جامعه اول و دوم - همانی است که مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین، اصطلاح‌شناسی تحقیق در این مورد رعایت نشده است.

در بخش ابزار، اشاره شده است که از چند تقسیم‌بندی برای مشخص کردن مقوله‌های موضوعی پایان‌نامه‌ها استفاده شده است. تقسیم‌بندی‌ها بسیار متنوع و متعددند، و می‌توان یکی یا تلفیقی از چند تقسیم‌بندی را ملاک قرار داد، اما آنچه بیش از آن اهمیت دارد، جایدهی مصادیق در این مقوله‌هاست. باید دید این جایدهی چگونه صورت گرفته است و تا این امر روشن نشود، نمی‌توان درباره این بیان که "۳۰ درصد پایان‌نامه‌ها به متفرقه و کلیات اختصاص یافته" داورى کرد، و این نکته در هیچ‌کجای مقاله روشن نشده است.

در توزیع پرسشنامه اشاره شده است که ۲۶ پرسشنامه میان مدرّسان سه گروه مورد بررسی توزیع شده که هشت نفر به دلایلی (۵ نفر غیرمتخصص از تربیت مدرس و ۳ نفر از دانشگاه تهران) پاسخ نداده‌اند. از ۱۸ نفر باقی مانده، ۷ نفر متعلق به دانشگاه تهران بوده و ۱۱ نفر باقی مانده میان علوم پزشکی و تربیت مدرس توزیع می‌شود. در گروه کتابداری دانشگاه تربیت مدرس، هیچ‌گاه مدرس ثابتی وجود نداشته و همه مدرّسان از سایر گروه‌ها دعوت می‌شوند. تنها اخیراً یک نفر به عضویت ثابت آنجا درآمده است. بنابراین، لازم است روشن شود که با توجه به تعداد اعضای هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی، چه کسانی پرسشنامه را در دو جا تکمیل کرده‌اند!

در بخش یافته‌ها همان‌گونه که به برخی موارد آن در بخش‌های پیشین اشاره شد؛

۱. جایدهی مصادیق روشن نیست، و نمی‌توان به ۳۰ درصد تعلق یافته به "کلیات" و "متفرقه"

اعتماد کرد؛

۲. اینکه ادبیات کودکان و نوجوانان... مورد علاقه و نظر دانشجویان نبوده استنتاجی ذهنی است و از داده‌های بررسی برنمی‌آید؛

۳. غیرعلمی‌ترین بیان آن است که بگوییم "پایان‌نامه‌ها فاقد روش تحقیق هستند." ممکن است ادعا کنیم که روش‌های شناخته شده تحقیق را به کار نبرده‌اند، یا روش‌ها با اهداف سازگار نیستند، و یا صراحتاً به روش اشاره‌ای نکرده‌اند؛ اما فاقد روش بودن سخنی عوامانه است؛

۴. اینکه "فقط در ۳۹ درصد پایان‌نامه‌های دانشگاه تهران روش پژوهش رعایت شده است" یعنی در ۶۱ درصد روش پژوهش رعایت نشده است خنده‌آورترین سخنی است که هیچ ذهن سالمی آن را نمی‌پذیرد. نگارنده این سطور، برای اطمینان بیشتر، یک بار کلیه پایان‌نامه‌های دوره مورد بررسی (یعنی ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۳) را از این دیدگاه بررسی کرد و از ۹۱ پایان‌نامه دفاع شده (نه ۸۷ پایان‌نامه)، به این نتیجه دست یافت که روش‌های به کار رفته چنین بوده است: کتابسنجی / تحلیل استنادی ۹ مورد، پیمایشی ۲۷ مورد، موردی ۱۴ مورد، تحلیل محتوی ۲۱ مورد، طراحی سیستم ۶ مورد، تاریخی ۲ مورد، تطبیقی ۳ مورد، و کتابخانه‌ای ۹ مورد (جمع ۹۱ مورد). بنابراین، "پایان‌نامه فاقد روش" افسانه‌ای ساخته و پرداخته ذهنی غیرعلمی است.

در بخش منابع مورد استفاده آمده است که "به دلیل محدود بودن منابع فارسی" از بررسی میزان تازگی آنها صرف‌نظر شده است، اما هیچ‌کجا نیامده که تعداد منابع فارسی چه درصدی از کل منابع بوده و حتی اگر به جدول بی‌سروته شماره ۳ نیز اعتماد کنیم، در می‌یابیم که تعداد منابع فارسی به مراتب بیشتر از فرنگی بوده است. نکته دیگر اینکه پرسش اساسی شماره ۳ این اجازه را نمی‌دهد که به دلخواه، منابعی را حذف و منابع دیگر را حفظ کنیم، زیرا در پرسش‌های اساسی چنین تفکیکی نیامده است.

درباره اینکه مریدان مجاز به راهنمایی پایان‌نامه نیستند، باید گفت همان بخشنامه و آیین‌نامه‌های مورد اشاره مؤلف، در مواردی اجازه این کار را می‌دهد و آن زمانی است که مرتبی در حوزه تخصص خود برجسته باشد. مریدان مورد اشاره مقاله نیز به مراتب شایسته‌تر و در رشته خود آگاه‌تر از کسانی هستند که مدرک خریداری شده خود را حماق سر این و آن می‌کنند. در دانشگاه، علم حکم می‌کند و نه مدرک، در این زمینه دانشجویان صادقانه‌تر داور می‌کنند.

در بخش نتیجه‌گیری و پیشنهادها اصول شناخته شده رعایت نشده است. ابتدایی‌ترین مطلبی که به دانشجو می‌آموزند این است که در نتیجه‌گیری کار خود مطلبی را وارد نکنند که در تحقیق خود به آن نپرداخته است. در مقاله مورد بحث آمده است که "... انتخاب موضوع‌ها غالباً براساس نیاز با مسائل و مشکلات کتابداری و اطلاع‌رسانی کشور نیست." سؤال این است که در کجای تحقیق، نیازهای کتابداری و اطلاع‌رسانی کشور سنجیده شده و با یافته‌ها مقایسه گردیده تا چنین نتیجه‌ای

حاصل شود. صحت و سقم این مطلب مورد بحث ما نیست، سخن اینجاست که این بیان در انتهای مقاله‌ای به اصطلاح تحقیقی عنوان می‌شود نه پشت میز چای و قهوه. سخن گفتن از "عدم دربرگیری مسائل علمی"، زمانی که مسائل علمی را تعریف نکرده‌ایم، استنتاج ذهنی است. در واقع، در این مقاله، بسیاری از مفاهیم تعریف نشده است که وضعیت علمی و مسائل علمی نیز از آن جمله‌اند. کاربرد این اصطلاحات و ترکیبات، بدون روشن کردن دامنه مفهومی آنها چیزی جز اقتباس ناآگاهانه از نوشته‌های ژورنالیستی نیست.

این جمله که در بیش از ۶۰ درصد از پایان‌نامه‌های دانشگاه تهران "اثری از روش تحقیق نیست" بیان دیگری از همان گزاره‌هایی است که قبلاً به آن اشاره گردید.

در همین بخش، دریاب به کارگیری منابع، اشاره شده است که "کم توجهی استادان راهنما و مشاور به نقش حیاتی منابع در امر پژوهش" سبب عدم استفاده از منابع جدید در پایان‌نامه‌ها شده است. در اینجا بد نیست خود مقاله مورد بحث از این دیدگاه مورد توجه قرار گیرد. در فهرست مآخذ مقاله، پنج مآخذ فارسی و شش مآخذ فرنگی درج شده است. به تبعیت از رهنمودهای خود مقاله، مآخذ فارسی را کنار می‌گذاریم و به مآخذ فرنگی می‌پردازیم. درمی‌یابیم که ۱۶/۶ درصد مآخذ فرنگی اساساً در متن مقاله مورد استناد قرار نگرفته است. آخرین مآخذ مقاله متعلق به یونتر است که در سال ۲۰۰۰ منتشر شده، اما در هیچ کجای مقاله از آن استفاده نشده (که طبق روال خود مقاله، که با درصددگیری سخن گفته است، می‌شود ۱۶/۶ درصد مآخذ فرنگی). بنابراین، درج آن در فهرست مآخذ مقاله می‌تواند تنها برای بالیدن به استفاده از منبع سال ۲۰۰۰ بوده باشد.

در همین بخش، پیشنهادهایی شده است که از آن جمله‌اند:

۱. موضوع انتخابی با گرایش مورد تدریس هماهنگ باشد. بد نیست مؤلف محترم، موضوع رساله دکتری و مواد مورد تدریس خود و تزهایی را که راهنمایی کرده‌اند مروری بفرمایند.
۲. مباحث علمی مورد نیاز جامعه را در نظر بگیرند. این پیشنهاد از یافته‌های تحقیق مورد بحث برخاسته است و بنابراین می‌توان به انتهای هر تحقیقی به عنوان پیشنهاد افزود.
۳. مسئولیت راهنمایی توسط کادر آموزشی مجرب و سابقه‌دار پذیرفته شود. در هیچ کجای تحقیق سابقه و تجربه افراد سنجیده نشده، بنابراین، پیشنهادی بی‌ربط با یافته‌های تحقیق است. امید است از این پس شاهد کارهایی موجه‌تر و قابل دفاع‌تر باشیم.

عباس حُرّی